

منقبت خاندان رسالت در سروده‌های ولی دشت بیاضی و قاسمی- گنابادی

دکتر زهرا اختیاری-دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

چند بیت از ولی دشت بیاضی در منقبت حضرت رضا^(ع):

السلام ای تربت خاک در اهل کلام	قبله کوی ترا کعبه فرستاده سلام
علی موسی جعفر شه سیاره چشم	وارث تخت امامت شه جمشید غلام
مرتضی منزلت، عرش سریرا، شاها	از وجود تو زهی ملک امامت به نظام
ای دل بحر نوال صدف دین را دُر	وی کف ابر عطایت می دولت را جام
خواست با قدر تو عیسی ز خدا قرب جوار	جای آن داشت اگر بر فلکش داد مقام
سرفراز آن که شود در قدمت خاک نشین	نامدار آن که برآرد به غلامی تو نام

(ولی دشت بیاضی، ۱۳۸۹: ۱۶۶)

و قاسمی در منقبت حضرت علی^(ع) سروده است:

رفعتش این بس که به صد عزّ و ناز	منبری از دوش نبی کرد ساز
کعبه از او مخزن اسرار گشت	بام حرم، مطلع انوار گشت
کعبه ز نورش که تسلی گرفت	طور نما بود و تجلی گرفت
بود شهبابی که ز اوج سماک	ریخت بتان را چو شیاطین به خاک
گر نبی اش برد به بالا دلیر	حامل وحی از پرش آورد زیر
کعبه که قدرش ز علی ولی ست	حیدریی حلقه به گوش علی ست
نادعلی نقش نگینت که هست	مُلک سلیمان کندت زیر دست
حرز دلت گر نه ز یاد علی ست،	حاصل عمرت همه بی حاصلی ست
مه که ز پروین شرفش حاصل است	در نجف کرده به گوش دل است
گرد حریم حرم بوتراب	داده به آهوی ختن مشک ناب
ماه نو از غم که به جان آمدش	«کنت ترابا» به زبان آمدش
در دم او بهره «یحی العظام»	خضر و مسیح از دم او جسته کام
سر به فلک رایت اقبال او ست	رنگ شفق از غلم آل او ست
مهر فلک عکس جمال علی ست	رنگ گل از چهره آل علی ست

(زبدۀ الاشعار: ۵۵۰)

۱-۱- مقدمه

مولانا ولی دشت بیاضی (وفات ۹۹۹؟) از شاعران دوره صفویه است که همزمان با حکومت ۵۴ ساله شاهطهماسب (حکومت: ۹۳۰-۹۸۴) و مدتی پس از مرگ وی می‌زیست. ولی در دیوان خویش قصاید و اشعاری در منقبت و ستایش پیامبر اسلام و امامان معصوم دارد.

قاسمی گنابادی (متوفی ۹۸۲) که در فاصله مکانی نزدیک به ولی دشت بیاضی زندگی می‌کرد و از نظر زمانی هم از منسوبین به دربار شاهطهماسب به شمار می‌آمد، در مثنوی‌های متعدد خویش پس از حمد و ثنای خداوند و پیامبر گرامی اسلام^(ص) به نعت و منقبت علی^(ع) و اولاد مطهر وی پرداخته است.

۱-۲- پیشینه

در مورد مناقب ولی دشت بیاضی و قاسمی گنابادی سخنی به رشته تحریر درنیامده است، جز مطلب کوتاهی که در مقدمه دیوان ولی دشت بیاضی تصحیح دکتر عمرانی، در حدود یک صفحه، به مدایح مذهبی ولی دشت بیاضی اختصاص یافته است (ولی دشت بیاضی، ۱۳۸۹: ۳۷-۳۸، مقدمه). به عبارت دیگر در مورد مناقب قاسمی گنابادی یا مقایسه مناقب وی با سروده‌های ولی دشت بیاضی، مطلب و نوشته‌ای ندیده‌ام.

۱-۳- روش کار

در این پژوهش چند قصیده از قصایدی که ولی دشت بیاضی در ستایش و منقبت خاندان پیامبر سروده است با ابیاتی که در مثنوی‌های قاسمی به خصوص در *شهنشاه‌نامه* (شاه اسماعیل‌نامه و شاه طهماسب‌نامه) در این مضمون آمده، مقایسه شده است.

دیوان ولی دت بیاضی چند بار چاپ شده و مورد توجه جامعه دانشگاهی قرار گرفته و توسط دانشجویان رشته ادبیات فارسی به عنوان رساله کارشناسی ارشد در سال‌ها قبل تصحیح دانشجویی شده است.^۱ در این نوشته مأخذ ما دیوان ولی دشت بیاضی تصحیح آقای دکتر مرتضی چرمگی عمرانی است. اما جز مثنوی *شاه اسماعیل‌نامه* قاسمی، بقیه آثار وی هنوز چاپ نشده است. در مناقب قاسمی از نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی به نشانی «آ» و هفت نسخه دیگر استفاده شده است.

به دلیل این که ستایش پیامبر اسلام در شعر شاعران ایرانی امری لازم به حساب می‌آمد، از پرداختن به مناقب و ستایش‌های نبوی در آثار دو شاعر، خودداری شده، اما به بررسی منقبت امامان معصوم، که از آغاز شعر فارسی دری تا کنون ستایش آنان ادامه داشته، پرداخته شده است.

اینک به بررسی و مقایسه مناقب دو شاعر در چند موضوع پرداخته می‌شود:

۱-۲- فرم و قالب مناقب

۱ - خانم شمایل، دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی، حدود سال‌ها ۱۳۷۲. البته این تصحیح با نسخه‌های اندکی انجام گرفته است.

ولی دشت بیاضی مناقب خویش را در قالب قصیده بیان کرده است. از حدود ۳۷۷ قصیده‌ای که در دیوان ولی آمده است، بیش از ۲۰ قصیده تماماً در ستایش و منقبت اهل بیت است. در غزل‌ها منقبت دیده نمی‌شود، ابیاتی در مناقب حضرت فاطمه هم که در غزلی از ولی نقل شده است (صفا، ۱۳۶۴، ۵/۲: ۸۳۰)، در یازده نسخه‌ای که در تصحیح عالمانه دکتر عمرانی استفاده شده است، دیده نمی‌شود. برخی از قصایدی از ولی دشت بیاضی که در آن‌ها منقبت اهل بیت یا نامی از آنان آمده است به این شماره‌هاست: قصیده ۱۱ (نام امام عصر) و قصاید ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۵۹ در منقبت حضرت امام رضا^(ع) و قصیده‌های ۱۹، ۳۹، ۶۲ و ۶۳ و ۶۶ و ۷۲ در شأن حضرت علی^(ع) است.

قاسمی‌گنابادی در مقدمه تمام مثنوی‌هایی که از وی در دست است و متن کاملی از آن‌ها در اختیار ماست، در آغاز بخشی مستقل را به این مسأله اختصاص داده است. وی در قسمت خطبه مثنوی‌های خویش، پس از حمد و ثنای پروردگار به ستایش پیامبر و وصف معراج آن حضرت، آن‌گاه ستایش حضرت علی^(ع) می‌پردازد و التجایی به امامان معصوم دارد و نامی از آن بزرگان با توجه به عظمت و کرامت آنان در شعر می‌آورد. در بعضی دیگر از مثنوی‌ها تمسک به نام مبارک چهارده معصوم و ذکر مناقب آنان بخش به خصوصی از شعر قاسمی را به خود اختصاص می‌دهد، از جمله این مثنوی‌ها می‌توان از *شهنشاهنامه*^۱ که عبارت از دو منظومه *شاه اسماعیل‌نامه* (مثنویات قاسمی: ۳۶۱) و *شاه‌طهماسب‌نامه* (همان: ۳۹۰-۳۸۹) است؛ *لیلی و مجنون* (همان: ۶۷۰-۶۶۹)، *شاهرخ‌نامه* (Orj: ۱۴۴ پ-۱۴۳-۱۴۳)، *زبده‌الشعار* (مثنویات قاسمی: ۵۵۳-۵۴۹)، *عمده‌الشعار* (۳۵-۳۱)، *خسرو و شیرین* (عکس: ۱۸۰) نام برد. به نقل برخی از مناقب در *شهنشاهنامه* پرداخته می‌شود:

۲-۲ مناقب در قصاید ولی دشت بیاضی عنوان ندارد برخلاف مثنوی‌های قاسمی

به طور کلی در تصحیح استفاده شده از دیوان ولی دشت بیاضی، قصاید عنوان ندارد و به همین دلیل مناقب هم بدون عنوان آمده است و تا خوانده نشود، مشخص نمی‌شود که منقبت است یا در شأن کدام معصوم است؛ برای مثال قصیده ۱۹ که مثل دیگر قصاید ولی بدون عنوان است، با ابیاتی در منقبت امام علی^(ع) این گونه آغاز می‌شود:

تا دل به تیغ قتل تو جان در میان ندید	گرداب هجر و بحر بلا را کران ندید
دل این محبت است هوس نیست شکوه چیست	کس چون تو تنگ حوصله‌ای در جهان ندید
تا بود دل، به عشق تو جان داد و غم خرید	با آن که زین معامله، غیر از زیان ندید
جان می‌برد لب خضر آب حیات را	جان‌بخش دیده بود ولی جان‌ستان ندید
جز چشم من که شعله فشاند به جای اشک	چشم زمانه چشمه آتش فشان ندید
شاه نجف علی که فلک در زمان او	کاری به از ملازمت آستان ندید

(ولی دشت بیاضی، ۱۳۸۹: ۱۲۸)

۱- این نام بر دو مثنوی شاه اسماعیل‌نامه و شاه طهماسب‌نامه اطلاق می‌شود.

در شعر ولی دشت بیاضی با خواندن قصیده و با استفاده از کلماتی که قرینه‌ای بر منقبت معصومی است یا ذکر نام آن معصوم می‌توان پی برد که قصیده در ستایش چه معصومی است. تا قصیده خوانده نشود نمی‌توان به طور جزم گفت که برای چه کسی و در فضیلت کیه سروده شده است. گاهی در برخی از قصاید ولی به طور کلی نامی یا کلمه‌ای که قرینه‌ای عینی بر دلالت شعر بر منقبت معصومی باشد دیده نمی‌شود.

ضمن این که شعر منقبتی ولی علاوه بر این که عنوان ندارد، مقدمه‌های قصاید چه در مناقب معصومین^(ع) و چه در مدایح سلاطین به گونه‌ای است که غالباً از هم تشخیص داده نمی‌شود. ستایش‌هایی که برای پادشاهان می‌آورد با همان الفاظ و عناوین نیز پیامبر و معصومین را ستوده است جز موارد نادری که در آغازین ابیات قصیده نام معصوم ذکر می‌شود.

ولی دشت بیاضی گاهی نیز ضمن مدح دیگر ممدوحین که عموماً شاه یا حکمران است به منقبت اولاد پیامبر هم پرداخته است، از این جهت نظیر قاسمی گنابادی است. عناوین منقبت‌ها در مثنوی‌های قاسمی کاملاً مجزا است و نوشته شده است، برای مثال در مثنوی *شاهرخ‌نامه* قاسمی گنابادی عنوان این‌گونه آمده است: «در منقبت شیر یزدان و شاه مردان که انما ارض لکم در شأن وی است و آیت تأکید از اوصاف کمالش روایتی به ماست» (۱۴۴-پ). بقیه مناقب هم در دست‌نوشته‌های شاعر عنوان داشته است. نمونه دیگر از *شاه اسماعیل‌نامه* نقل می‌شود: «صفت شاه مردان و شیر یزدان که محبت او اصل ایمان است و واسطه خلاص از عذاب نیران» (قاسمی، ۱۳۸۷: ۱۴۷).

۲-۳- تفاوت مدح ممدوح معصوم با دیگر ممدوحین در اشعار دو شاعر

برای نمونه ستایش‌ها و منقبت‌های قاسمی را در دو منظومه وی مورد بررسی قرار می‌گیرد: در شاه *اسماعیل‌نامه* پس از حمد پروردگار و مناجات و نعت نبی گرامی اسلام و صفت معراج آن حضرت، به منقبت حضرت علی^(ع) در ۴۱ بیت، و به منقبت یازده امام از فرزندان امام علی^(ع) در ۲۵ بیت می‌پردازد. قاسمی در منظومه *زبده‌الاشعار* همین شیوه را پیش گرفته است؛ در آغاز این مثنوی، شاعر پس از ۱۷۴ بیت که در ستایش پروردگار و مناجا سروده است، به منقبت پیامبر در ۱۳۴ بیت و بیان معراج آن حضرت ۱۴۷ بیت و آن‌گاه به منقبت و ستایش حضرت علی و جانشینان معصوم آن حضرت در ۷۸ بیت پرداخته است (زبده‌الاشعار: ۵۵۳-۵۵۰). در خسرو و شیرین آمده است:

تا خامه من به گفتگو بود	در مدح علی و آل او بود
حاشا که ره وبال پویم	جز مدح علی و آل گویم
	(خسرو و شیرین: ۱۹۰-ر)

۲-۴- کلمات و ترکیبات دو شاعر در مناقب

دو شاعر از میان کلمات و تعبیری که در منقبت‌ها و در ارتباط با شأن و منزلت ائمه بیان کرده‌اند به چند نمونه بسنده می‌شود. در اشعار ولی دشت بیاضی در منقبت امام رضا^(ع) این کلمات و اصطلاحات دیده می‌شود: قبله کوی تو، علی موسی جعفر، سیاره چشم، وارث تخت امامت، شه جمشید غلام،

مرتضی منزلت، عرش سریر، شاه، چرخش بر گرد خاک وی [امام رضا]، جهانبخش امیر (ولی دشت-بیاضی، ۱۳۸۹: ۱۶۶)، قاصد شوق، هجوم شوق، پریدن چشم تمنا، سایه لطف علی موسی‌الرضا، تحفه نظم فرستادن، قیمتی دُر پرورده به آب معرفت، گوهر از لجه فکرت به دست آورده‌ام، مرحبا از گهرسنجان عصر رسیدن، دولت‌سرا، تشریف دعا، (همان: ۱۳۰)؛ محیط نقطه دانش علی‌بن موسی، مدار مرکز عرفان، نکبت لطفش، اصطلاحات و تعبیرات در اشعار ولی دشت‌بیاضی در منقبت امام علی^(ع)؛ شاه نجف علی، بهار امید من (ولی دشت‌بیاضی، ۱۳۸۹: ۱۲۹-۱۳۸).

در منظومه شاه/سماعیل‌نامه کلمات و تعبیری که در منقبت ائمه به کار رفته، این گونه است: در منقبت امام علی^(ع): دلدل سوار، امان را ضمان، زمان را امام، وصی پیمبر، علیه السلام، خلیلی که نار ازل نور اوست، کلیمی که کتف نبی طور اوست، امیر عرب، شهریار عجم، وصی نبی، شاه مولد حرم، نور شاه از رخش تابنده بود، شه اولیا، دلش پر ز الهام رب خلیل، مسیح بر چرخ بلند برآمد و علی بر دوش پیامبر جای کرد، خدای از دست قدرت سرشتش، سر اولیا، شاه مردان، در شهر علم نبی، خدا را ولی، نبی را یلی، وصی نبی، شیر یزدان، سزای امامت، خاک درش عرش را افسر، علی با خدا و خدا با علی ست، ناد علی، یاد علی، کلید در خیبر انگشت او، ذوالفقار، نجف، دُر پاک نجف، نجف چون حرم کعبه عالم، کلید در خلد در مشت او، نگین ید الله در انگشت او، بود حکم او حکم پروردگار، خضر تشنه فیض انعام، آل پیمبر، چمن را کمال از جمال علی ست، جمال کل از رنگ آل علی ست، (قاسمی، ۹۸۲: ۲۶۱-۲۶۰). صفات و ترکیباتی که در منقبت یازده امام دیگر آورده است: زین العباد،

سمی محمد، پاکی باقر، امام انام، صادق، موسی کاظم، امام سلیم، رضا کعبه هشتمین، درش قبله آسمان و زمین، تقی سرور اتقیا، طفیل رهش طارم کبریا، نقی قدوه المتقین، حسن رهنمای بشر، امام زمان، عقل حادی عشر، مهدی هادی، منازل شناسان راه یقین، هشت و چهار اختر برج (همان: ۲۶۱).

۲-۵- هر کدام به ستایش چند معصوم اهتمام ورزیده‌اند

ولی دشت بیاضی به منقبت امام علی^(ع) در بیش از ۶ قصیده و ستایش و منقبت امام رضا^(ع) در حد اقل ۱۲ قصیده پرداخته و جز نام و یادی از حضرت مهدی صاحب الزمان در قصیده ۱۱ و حضرت فاطمه زهرا، بتول، در غزلی، از دیگر معصومین مستقیماً یادی نکرده است. برای مثال قسمتی از یکی از قصایدی که در منقبت حضرت رضا (ع) سروده است، چنین است:

زهی چو عرش، حریم تو واجب‌التعظیم	زهی حریم تو را فرش، سقف عرش عظیم
که هست روضه او غیرت ریاض نعیم	غریب خاک خراسان شهید مشهد توس
به زیر سایه چترت چو نقطه در ته جیم	ایا سپهر جنابی که هست سطح فلک
به چشم بینش از آن درنیامدست نسیم	شددست محرم خلوت‌سرای حرمت تو
لطیف نظمی از واردات طبع سلیم	به تازه بر ورق فکر می‌کنم انشاء

(ولی‌دشت‌بیاضی، ۱۳۸۹: ۱۸۰)

بنابر این ولی دشت بیاضی از یک یک معصومین نام نمی برد، جز پیامبر اسلام و حضرت علی و امام رضا^(ع) که قصایدی در شأن آنان سروده است، در باره حضرت امام موسای کاظم، حضرت صاحب الزمان و دختر گرامی پیامبر ابیاتی دارد و نیز در ستایش امامزاده عبدالله که نزدیک محل سکونت ولی بوده است و قبر ولی و دخترش هم در همان امام زاده عبدالله (همان: ۳۵۴) است اشعاری سروده است.

اینک به بیان گستردگی منقبت ائمه در مثنوی های قاسمی پرداخته می شود

قاسمی به ائمه اطهار ارادتی تام و خاضعانه دارد و با ستایش و منقبت چهارده معصوم، نام آنان را در مثنوی های متعدد یاد کرده است. بیشترین منقبت ها در شعر وی پس از پیامبر، اختصاص به مولا علی (ع) دارد، آن گاه حضرت رضا^(ع) و پس از این بزرگان، نام حضرت امام حسین^(ع) و ماجرای کربلا بیش از دیگران در شعر وی آمده است. ذکر نام امام موسای کاظم و بغداد و سامری (سر من رای) هم ضمن شرح مسافرت ها و زیارت های وی، به کرات برشمرده شده است. به طور کلی منقبت و ذکر نام امامان معصوم به ترتیب از اولین امام تا حضرت مهدی^(ع) در مثنوی های قاسمی آمده است.

ستایش و منقبت امام علی^(ع) یکی از زیباترین قسمت های منظومه های قاسمی است که در *شهنشاه نامه* (*شاه اسماعیل نامه* و *شاه طهماسب نامه*) به عنوان اولین منظومه هایی که در سال های ۹۴۰ و ۹۵۰ سروده است، زینت بخش این مثنوی هاست:

قلم را چنان در سخن کن علم	که احسنت خیزد ز لوح و قلم
چنان پر کن از گوهر شاهوار	به مدح علی شاه دلدل سوار
امان را ضمان و زمان را امام	وصی پیامبر علیه السلام
خلیلی که نار ازل نور اوست	کلیمی که کتف نبی طور اوست
امیر عرب شهریار عجم	وصی نبی شاه مولد حرم
از آن کعبه شد قبله گاه سجود	که آنجا علی آمد اندر وجود
ز ناف زمین نافه ای شد پدید	که عطرش به اطراف عالم رسید
ملک را شد آدم از آن قبله گاه	که تابنده بود از رخس نور شاه
به او داد بیچون ز روز الست	به غیر نبوت دگر هر چه هست
نبودی اگر خاتم انبیا	که بود ی نبی جز شه اولیا
صف اولیا را زبردست اوست	سزاوار وحی ار کسی هست اوست
دلش پر ز الهام رب خلیل	چه غم گر نیامد به او جبرئیل
چه باک از نشد پای او عرش سای	همین بس که دوش نبی کرد جای
مسیح ار بر آمد به چرخ بلند	علی شد ز کتف نبی بهره مند
چه غم گر ستد مدبری منبرش	که شد منبر از دوش پیغمبرش
به جایی رسانید از قدر پای	که از دست قدرت سرشتش خدای
سر اولیا شاه مردان علی ست	وصی نبی شیر یزدان علی ست

نباشد کسی از خفی و جلی
 علی شهر علم نبی را درست
 خدا را ولی و نبی را یلی ست
 اگر مشکلی گرددت منجلی
 بود نامه فتح در مشت او
 شد از دست او فتح باب چنین
 ز کاری چنان طرفه از روی دست
 سر ذوالفقارش که خونبار بود
 ز خون ذوالفقارش به گاه ستیز
 به چندان شرف چشمه کوثرش
 نجف گوهر ذات او را صدف
 نجف چون حرم کعبه عالم است
 کلید در خلد در مشت او
 طفیل قدومش ریاض نعیم
 به فرمان حق روز و شب کردگار
 خضر تشنه فیض انعام اوست
 زلال خضر گر چه جان پرورست
 چو شیطان بد اندیش او هر که هست
 به پر رفته خاک درش جبرئیل
 اگر سلسبیل است اگر کوثر است
 فروغی که خورشید انور گرفت
 چو صبح منیر از افق سر زند
 چمن را کمال از جمال علی ست
 به دهر آنچه هست از خفی و جلی

سزای امامت به غیر از علی
 ز خاک درش عرش را افسر است
 علی با خدا و خدا با علی ست
 ز ناد علی دان و یاد علی
 کلید در خیبر انگشت او
 چه دستی که بر وی هزار آفرین
 در دین گشاده در آخر بست؟
 چو لا از پی نفی کفار بود
 چو پرگار گردیده شنگرف ریز
 بود قطره از پی ساغرش
 بود گوهرش در پاک نجف
 درش قبله گاه بنی آدم است
 نگین ید الله در انگشت او
 برو منکشف حال خلد و جحیم
 بود حکم او حکم پروردگار ۲۶۰
 می زندگی جرعه جام اوست
 نم چشمه ساقی کوثر است
 گرفتار لعنت ز روز الست
 زده آب از چشمه سلسبیل
 سبیل ره آل پیغمبر است
 ز رخسار آل پیمبر گرفت
 دم از مهر آل پیمبر زند
 جمال کل از رنگ آل علی ست
 طفیل علی دان و آل علی
 (شاه اسماعیل نامه: ۲۶۱ - ۲۶۰)

و در آغازین بندهای مثنوی شاه طهماسب نامه این گونه به منقبت امام علی^(ع) پرداخته است:

علی و محمد چو خورشید و ماه
 علی بود بر کل عالم امیر
 بود نام او بر زبان ها همه
 بود عین او چشمه زندگی
 به پا حرف لامش که همره بود
 دو شمعند روشن بر این بارگاه
 به فرمان بی چون علی الکبیر
 ز ناد علی حرز جان ها همه
 خضر دیده ز آن چشمه پایدگی
 نموداری از لی مع الله بود

دو نقطه که در حرف یای علی است
 در خیبر از پنجه زوریاب
 حرم کعبه اهل دین آمده است
 حریم حرم بیت معمور از او است
 برآمد به دوش نبی بی حجاب
 نبی کز سعادت سرافراختش
 حرم را از او بر فلک پایه
 همین بس که شد چون هما سایه سای
 ز دوش نبی پای او بهره مند
 نبودی اگر تیغ او سرفشان
 حرم دید ز اقبال او فتح باب
 اگر کعبه شد قبله گاه شرف
 بود کعبه گویی در این دیر تنگ
 نجف چیست بحری لبالب ز دُر
 به سنگی کزان کعبه شد زیب خواه
 به بدری کزان شد نجف بهره ور
 بس از مصطفی گر خفی گر علی است
 در علم و علم جهان حاصلش
 دم تیغ او جان ستان بود و بس
 نسیر از ز تیغش سرافکنده شد
 تو را هر چه آید به چشم خیال
 گرت دولت سرمدی آرزو است
 از آن در شفق سرخ رو شد هلال
 نسیم گل از نکهت مصطفی است
 دو دُر بهر اینار بای علی است
 در افکنده شد جمله زا فتح باب
 که آنجا علی بر زمین آمده است
 بود کعبه چشمی که پر نور از او است
 ز نور علی نور شد کامیاب
 سرافراز دنیا و دین ساختش
 ز سروش لباس حرم سایه
 بود سایه اش تا قیامت به جای
 بتان حرم را ز پا در فکند
 هنوز اندرو بودی از بت نشان
 ز نعل سم دلدلش حلقه یاب
 بود فرق بسیار از او تا نجف
 که نبود به دامان او غیر سنگ
 وزان در صدف های افلاک پر
 سزد گر نجف را شود فرش سای
 چه عیب ار شود کعبه را تاج سر
 به حق، رهبر اهل عالم علی است
 سزاوار وحی الهی دلش
 ولیکن دم عیسی اش در نفس ۳۸۹
 همان دم ز فیض دمش زنده شد
 طفیل نبی و ولی دان و آل
 به آل علی التجایت نکو است
 که دست ولا زد به دامان آل
 صفای گل از رنگ آل عبا است
 (شاهطهماسب نامه: ۳۹۰-۳۸۹)

در جای دیگر ۳۳ بیت در منقبت امام علی^(ع) سروده است (زبده الاشعار: ۵۵۰) نیز در خسرو و شیرین،
 عکس: ۱۸۰، در سی و چهار بیت؛ لیلی و مجنون، صفحه ۶۶۵ در ۳۵ بیت؛ زبده الاشعار، صفحه ۵۵۰ در
 بیت و عمده الاشعار، صفحات ۵۵۱ و ۵۵۰ در ۴۲ بیت و به هنگام شرح سفر خویش هم هفت بیت دیگر
 و شاهرخ نامه در صفحات [۱۴۴-ر]، [۱۴۳-پ] در ۳۵ بیت به بیان مناقبت امام علی^(ع) پرداخته است.
 در شاه اسماعیل نامه پس منقبت امام علی^(ع)، ستایش امام حسن^(ع) و امام حسین^(ع) را در هشت بیت
 چنین سروده است:

دو سلطان که فخر بنی آدمند	جهان را سر و سرور عالمند
حسین و حسن آن دو فرخ سرشت	دو نخل گلستان باغ بهشت
دو سرو سرافراز باغ دلند	دو نورند و چشم و چراغ دلند
دو مهرند و نور و مه و انجمند	دو چشمند و در چشم جان مردمند
دو صبح سعادت ز روشن دلی	یکی چون نبی و یکی چون ولی
ازیشان بود کار دین را نظام	به ایشان بود دین و ملت تمام
الهی به شاهی که دین پرورست	که سر دارد و دین را سر است
به حق حسن رهنمای زمن	دلیل خلایق به وجه حسن
به خون حسین آن امیر بلا	گل گلشن روضه کربلا
	(شاه اسماعیل نامه: ۲۶۱)

بیان منقبت حضرت امام حسن مجتبی در مقدمه بیشتر مثنوی‌های قاسمی چند بیتی را به خود اختصاص داده است:

بود حسن سبط رسول خدای	خلق جهان را به خدا رهنمای
تا جگر از زهر شدش لخت لخت	برگ گلش گشت چو برگ درخت
طوطی چرخ از غم او در خروش	گشت ز یگرنگی او سبز پوش
از غم زهرش دل فیروزه تنگ	آیینۀ کوه برآورده رنگ
ابر سیه پوش که دارد خروش	قوس قزح چیست که دارد به دوش
ناله کنان قمری با طوق او ست	سبزی طوقش همه از شوق او ست

(زبدۀ الاشعار: ۵۵۰)

همچنین به بیان منقبت امام حسین^(ع) مد نظر قاسمی است:

چرخ که دارد سر بیداد و شین دامنش آلوده به خون حسین

غرقه به خون صورت زیبای اوست ۵۵۰

ماه درخشان که شفق جای او است

جامه‌دران صبح که خون ریخته خون دل از بس که برون ریخته

مهر به دوش آورد از بهر شین جامه آلوده به خون حسین

(زبدۃ‌الاشعار: ۵۵۱-۵۵۰)

و پس از آن به ستایش و منقبت امام زین‌العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسای کاظم می‌پردازد:

بعد حسینی که به دین رهبر است زین عباد است که دین را سر است

باقر و صادق دو امام سعید آمده در سال امامت دو عید [۲۲۲-ر]

آمده از سمت نقصان بری مذهب جعفر چو زر جعفری

موسی کاظم که فلک طور او است جای تجلی دل پر نور او است

(زبدۃ‌الاشعار: ۵۵۱)

قاسمی نیز همچون ولی دشت بیاضی به حضرت رضا^(ع) ارادت ویژه‌ای دارد و در همه جا سخن به منقبت آن حضرت که می‌رسد رسالت خاصی بر دوش خود احساس می‌کند و به شرح و تفصیل به بیان مناقب یا وصف بارگاه آن حضرت می‌پردازد:

شاه خراسان که علی رضا ست گرد رهش سرمه اهل وفا ست

کعبه ارباب وفا، کوی او ست روی دل اهل وفا سوی او ست

دیده ملک شمع رخ انورش پر زده پروانه صفت بر سرش

داده به دل روضه پاکش سرور قصر بهشت است و ندارد قصور

کعبه از او با دل افروخته ز آتش سودای غمش سوخته

آب و هوایش که توان می‌دهد خضر و مسیحی است که جان می‌دهد

شمع، ستاده پی خدمت به پای	خیلِ ملک طوف کنان جا به جای
از پی شمعش شده مقراض ساز	طایرِ چرخ آمده منقارُ باز
کرسی و لوح آمد و عرشِ خدای	کرسی و مصحف که درو کرده جای،
چرخ پی سجده سری بر زمین	بر در آن قبلهٔ ارباب دین
بهر طوافِ حرم کوی او ست	چرخ که دایم به تکاپوی او ست
رازِ ازل تا به ابد حاصلش	مخزن اسرار الهی دلش

(زبدۃ‌الاشعار: ۵۵۱)

منقبت امامان تقی و نقی و عسکری و حضرت مهدی را هم جداگانه می‌آورد، از جمله:	کیست تقی آن که سر اتقیا ست
مهر سپهر شرف «واصطفا» ست	بعد تقی آن شه مشکل‌گشای
نیست به حق غیر نقی رهنمای	بعد نقی کیست امامِ زَمَن
آن که بوَد نام چو خُلُقش حسن	مهدی‌هادی که شد از بس امید
بر ره او چشم کواکب سفید	ماه ^۱ فلک غاشیه گردان او
حلقه به گوش در احسان او	

پس از بیان منقبت یکی یکی امامان معصوم، بارها خداوند را به پیامبر و آل وی سوگند می‌دهد و از درگاه با عظمتش می‌خواهد که پیامبر و آلش را شفیع وی سازد:

بار خدایا به حقِ مصطفا	مهر فروزندهٔ برج صفا،
کز اجلم عمر چو یابد خلل	شیشهٔ عمرم شکنند از اجل،

^۱ - آ: «و».

حشر دگرگون کندم حال را،

ساز شفیعم نبی و آل را

(زبدۀ الاشعار: ۵۵۱)

در جای دیگر می گوید^(۱):

به حق چارده معصوم فاضل

که باشد حبّشان ایمان کامل

که بر من باز کن درهای تحقیق

مرا در طاعت خود بخش توفیق

بتی را کن درین دیر ملامت

شفاعت خواه من پیش از قیامت

درین محنت سرای تنگ و تاریک

در آن وقتی که گردد مرگ نزدیک

گناهم را به بخش اول به احسان

پس آن گه مرگ را کن بر من آسان

جو در محشر پی دفع بلایی

برد هر کس به جایی التجایی

برآور کار از آل مصطفایم

میر سوی دگر کس التجایم

(عمدۀ الاشعار: ۳۱)

نتیجه گیری

به طور کلی در دوره تیموریان شیعیان توانستند از شرایط فراهم شده استفاده کنند و از تقیه صرف نظر کرده علناً به منقبت امامان معصوم بپردازند. در دوره صفویه سیاست مذهبی صفویان و آزادی‌های پیش آمده موجب شد که دوستداران خاندان رسالت، در آثار خویش به مناقب اهل بیت بپردازند؛ از این میان دو شاعری که هر دو از یک ولایت و محدوده جغرافیایی بودند یعنی ولی دشت بیاضی (فوت: ۹۸۵) و قاسمی گنابادی (فوت: ۹۸۲) دو شاعری هستند که هر دو به بیان مناقب اهل بیت پرداخته‌اند. شیوه گفتار و نوع مناقب در دو شاعر با هم تفاوت‌هایی دارد. در شعر ولی شعر منقبتی با سایر اشعار در نگاه اول شبیه به هم به نظر می‌آید. دیگر این که به منقبت چند امام بیشتر پرداخته است اما قاسمی با بیانی واضح شعر منقبتی را می‌سراید و بارها در ستایش‌ها، چهارده معصوم را یک به یک نام برده است.

یادداشت‌ها

(۱) قسمتی از مناقب اهل بیت که در دیگر آثار قاسمی آمده است به این شرح است

الف- مثنوی شاهرخ نامه

منقبت شیر یزدان و شاه مردان که انما ارض لکم در شأن وی است و آیت تأکید از اوصاف
کمالش روایتی به ماست

ز مدح علی قصه آغاز کن	بیا قاسمی منقبت ساز کن
رسول خدا و ولی خداست	کسی کو به حق خلق را رهنماست
ز روی قرابت قرین هم‌اند	نبی و ولی هر دو ان ابن عم‌اند
دو مهراند، طالع زیک آسمان	علی و محمد به یک توأمان
سر از یک گریبان چو خورشید بدر	برآورده با مصطفی بهر قدر
علی نایب خاتم انبیاست	خدا با علی و علی با خداست
موافق بود با کلام خدای	چو قرآن کلامش به حق رهنمای
عیان کرد از آن بیش کو بار گفت	به گوش نبی هر چه آمد نهفت
که با وی زبان داشت در کار دین	زبان نبی شد به چشمش قرین
که یعنی طلب فتح باب از درش	در علم خود خواند پیغمبرش
ز حلم الهی خبردار کرد	علی را نبی صاحب اسرار کرد
به تنزیل و وحیش نبود احتیاج	ز وحی نبی بر سر از علم، تاج
در لطف حق بر دلش باز شد	چو در فتح خیبر عنان ساز شد
همان کار تیغ از دو انگشت کرد	قضا چون ز تیغش تهی مشت کرد
نشان بود محراب روی زمین	ز نعل سم دلدلش بر زمین
کند تا قیامت در آن جا سجود	ملک هر کجا نقش نعلش نمود
ز نادعلی بر عدو دست داشت	رسولی که یالش فلک دست داشت
که نادعلی کرد نقش نگین	کسی راست زیر نگین ملک دین

(شاهرخ نامه: ۱۴۴-پ)

در جای دیگر در همین مثنوی می‌گوید:

اگر دادی آرایش ماه و مهر	ز ناد علی مهردار سپهر
یکی را محاق و یکی را زوال	نبودی در این عرصه ماه و سال
کزو زاد پاکیزه در نجف	بود کعبه از روی قدر آن صدف
که او را به جای حجر گوهر است	نجف در شرف کعبه دیگر است

زند سنگ بر سینه از اضطراب	هوس کعبه را از درش فتح باب
بهشت است بی رحمت حشر گاه	حریم نجف عالمی را پناه
بلندی قدر از سر طور یافت	کلیم از سر نخل اگر نور یافت
که پای شرف بر ثریا نهاد	به کتف رسولی علی پا نهاد
ز دوشش نبینی قدر معراج یافت	شرف بین که آن شاه با تاج یافت
مسیحی دگر بود در آسمان	به دوش نبی مقتدایی زمان
چو ماه درخشنده روشن دل است	به دل هر که را مهر او حاصل است
دهد ز آفتاب قیامت امان	نوایی ولایت زمان را ضمان
گلِ باغ دولت، رخاَل اوست	جهان روشن از شمع اقبال اوست
(شاهرخ نامه: ۱۴۳-۱۴۲)	
	ب- عمده‌الاشعار
ازو بام حرم نور و صفا یافت	علی کز دوش پیغمبر نما یافت
	ازان شد کعبه ز عالم سر آمد
که بر بامش ولی حق برآمد	همینش قدر بس از لطف یزدان
که زاد از مادر آنجا شاه مردان	حرم نور و علی نور علی نور
چگفتم کین تجلی بود و آن طور	نبی از کتف خود جا داد از آتش
که بنماید به اهل آسمانش	از آن رفعت که داد از روی دستش
همه کرد بیانرا ساخت *؟	نکردی گر علی دین را حمایت
نیاوردی برون دست ولایت (۳۴)	نبودی کعبه از آفت سلامت
ز بت خالی نگشتی تا قیامت	به سعی او کرد از بت تهی بام
حرم شد قبله گاه اهل اسلام	زهی مفتوح ازو باب سعادت
بسویش روی ارباب ارادت	

ترا حب علی و آل او بس	تعالی الله ز هر چیز و ز هر کس
ملاف از دین خود کایمان نداری	گر حب شه مردان نداری
ز آل مصطفایش سرخ رویی است	گل رعنا که در عین نکویی است
مدار از دامن آل علی دست	گرت از دین و ایمان بهره هست
جوان مرد و جهانگیر و عطا بخش	خصوص از دامن شاه فلک رخش
ز دور آسمان طهماسب نامش	شهنشاهی که چرخ آمد بکامش
رخش آینه صنع الهی	جمالش آفتاب اوج شاهی
چو جدش صاحب خلق عظیم است	کریم الذات از الطاف عمیم است
کند در هر قدم حجی پیاده	به لطف اندر پی دلها فتاده
هزاران حج اکبر کرده حاصل	دلش مایل به طوف کعبه دل
هزاران ملک دل آسان گرفته ست	به احسانی کزان دوران گرفته ست

(عمدة الاشعار: ۳۵)

ز جان و دل مطیع هشت و چارست

سری بیرون زند روز قیامت

ز دست ساقی کوثر و می آب

(عمدة الاشعار: ۳۵)

نیز در همان منظومه آورده است:

الهی قاسمی کامیدوارست

بصد حسرت چو از خاک ندامت

بده لب تشنه را در تف و تاب

منابع

- ۱- قاسمی حسینی گنابادی، میرزا محمد قاسم (د. ۹۸۲)، خسرو و شیرین، کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۹۵، [نسخه خطی]، تألیف ۹۵۰ق. تاریخ کتابت ندارد.
- ۲- قاسمی حسینی گنابادی: (د. ۹۸۲)، زبده/الشعار، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۸۳۸۳، [نسخه خطی]، تألیف ۹۴۰ق. تاریخ کتابت ۹۸۲-۹۸۰ق.
- ۳- قاسمی حسینی گنابادی، محمد قاسم: شاه/اسماعیل نامه، تصحیح جعفر شجاع کیهانی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۷.
- ۴- _____ : (د. ۹۸۲)، شاه/اسماعیل نامه، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۸۳۸۳، [نسخه خطی]، تألیف ۹۴۰ق. تاریخ کتابت ۹۸۲ق.
- ۵- _____ : شاهرخ نامه، نسخه موزه بریتانیا به شماره ۳۳۹ Or [نسخه خطی].
- ۶- _____ : (د. ۹۸۲) شاهطهماسب نامه (شاهنامه نواب‌اعلی)، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۸۳۸۳، [نسخه خطی]، تألیف ۹۴۰ق. تاریخ کتابت ۹۸۲-۹۸۰ق.
- ۷- _____ : (د. ۹۸۲)، عمده/الشعار، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۸۳۸۳، [نسخه خطی]، تألیف ۹۴۰ق. تاریخ کتابت صفر ۹۸۰ق.
- ۸- _____ : (د. ۹۸۲)، گوی و چوگان، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۸۳۸۳، [نسخه خطی]، تألیف ۹۴۰ق. تاریخ کتابت ۹۸۲ق.
- ۹- _____ : (د. ۹۸۲)، لیلی و مجنون، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۸۳۸۳، [نسخه خطی]، تألیف ۹۴۰ق. تاریخ کتابت ۹۸۱ق.
- ۱۰- _____ : (د. ۹۸۲) مثنویات قاسمی، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۸۳۸۳، [نسخه خطی]، تألیف ۹۴۰ق. تاریخ کتابت ۹۸۲-۹۸۰ق.
- ۱۱- ولی دشت بیاضی (۱۳۸۹) دیوان، مقدمه و تصحیح از دکتر مرتضی چرمگی عمرانی، تهران، ...

مفاخره و خود ستایی در اشعار ولی دشت و بیاضی

طاهره میرزائی - عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور نهبندان

چکیده

مفاخره در ادب فارسی یکی از فنون شعری بوده است و کمتر شاعری است که به این فن پرداخته باشد؛ ستایش شایسته و نیکوی شاعران بزرگی چون فردوسی و سعدی و حافظ از شعر خویش و خودستایی های مبالغه آمیز شاعرانی چون خاقانی و انوری و صائب و ... نشانگر گستره این موضوع است. به یقین هر شاعری تحت تأثیر مسائل اجتماعی و سیاسی و مذهبی زمان خود از مفاخره در راه دستیابی به اهداف و خواسته های خود بهره برده است. مفاخره را باید وسیله تدافعی و گاه تهاجمی شاعر در برابر موقعیتهای مختلف دانست که طبع حساس او در قبول آنها تردید دارد و شاعر با شعر خود که زبان گویای اندیشه اوست آنچه را می پسندد و در دل به آن ایمان دارد به منصفه ظهور می نشانند.

در این مقاله بر آنیم تا ضمن ارائه تعریفی دقیق از خودستایی و بیان انواع ستایش ها در میان شاعران پارسی زبان به تبیین وجوه و انگیزه های خودستایی ولی دشت بیاضی پرداخته و مقایسه ای بین خودستایی او و مفاخرات خودستاترین شاعر پهنه ادب فارسی یعنی خاقانی شروانی، فرا روی خوانندگان نهاده و روشن نماییم که مفاخرات ولی دشت بیاضی در بسیاری از موارد نامطبوع و ملال آور بوده و جز در مواردی اندک پذیرفته طبع خواننده نیست.

واژه گان کلیدی: مفاخره، خود ستایی، ولی دشت بیاضی، قصیده

نگاهی به شعر دوره صفوی

از آغاز قرن دهم تا میانه قرن دوازدهم (تقریباً همزمان با دوره سلطنت صفویان در ایران) شعر فارسی با آن که از توجه و حمایت پادشاهان ایرانی محروم بود، اما هم در ایران و هم در کشورهای خارج از ایران، رواجی تمام داشت. پادشاهان عثمانی در آسیای صغیر و پادشاهان دولت بهمنی دکن و شیر شاهان دهلی و حاکمان مستقل بنگاله، گجرات و کشمیر و همچنین ازبکان در آسیای میانه، مروجان زبان و شعر فارسی در کشورهای شرقی مجاور ایران بودند. در این دوره بود که شاعران بسیار، به خصوص از شهرها و ولایات هند برخاستند و شاعران بسیاری از ایران به دربارهای هند پناه بردند.

از میان اقسام شعر فارسی، غزل در این دوره بیش از همه مورد استقبال شاعران بود و اغلب آنها آمیخته ای بود از مضامین مختلف و ناهمگون عاشقانه، عارفانه و حکیمانه. قصیده سرایی در این دوره به نسبت تداولی نداشت و موضوع بیشتر آنها منقبت پیغمبر و ائمه اطهار بود. قصیده های مدحی را بیشتر شاعرانی که در دربار هند ساکن بودند، در ستایش بزرگان آن دیار می سرودند. زبان اغلب قصیده ها، مانند غزل به زبان محاوره زمان نزدیک شد و حتی از نظر عدم پیوستگی ابیات و توجه به

مضمون پرداززی، شیوه غزل در قصیده سرایی نیز نفوذ یافت. قصیده های خواجه حسن ثنایی (متوفی ۹۹۵ ق) و جمال الدین محمد عرفی شیرازی (متوفی ۹۹۹ ق) نمونه هایی از این نوع قصاید هستند. از ویژگی های دیگر قصیده های این دوره، طولانی بودن آن ها است. شاعران گاه تا چندین بار در قصاید تجدید مطلع می کردند و به همین ترتیب، ترکیب بند ها و ترجیع بند های طولانی فراوان نیز سروده شد. سرودن منظومه ها، به تقلید از شاعران گذشته همچنان در این دوره ادامه داشت و با نیرو گرفتن مذهب شیعه اثنی اشعری، سرودن شعرهای مذهبی در ادامه کار شاعران قرن هشتم و نهم رواجی تمام یافت. محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶) دوازده بند معروف خود را در مرثیه اهل بیت در همین دوره سرود. ماده تاریخ سازی و معما پرداززی نیز که از قرن نهم مرسوم شده بود، همچنان ادامه داشت. از ابداعات شاعران عهد صفوی سرودن اشعاری بود معروف به شهر آشوب که شاعران بسیاری در این زمینه طبع خود را آزمودند. (صفا، ۱۳۶۲: ص ۲۱۵)

آشنایی با مولانا ولی دشت بیاضی

ولی دشت بیاضی از شعرای نامی دشت بیاض است که در قرن ۱۰ ه. ق می زیسته است. وی پس از آن که ایام کودکی و نوجوانی را در زادگاهش گذراند، در آغاز جوانی که مصادف با اواخر عهد «شاه طهماسب صفوی» بود به مشهد رفت سپس به قزوین سفر نمود. در سفر به قزوین با «ضمیری اصفهانی»، «محتشم کاشانی» و در برگشت به خراسان در یزد با «وحشی بافقی» معاشرت داشت. در زمان شاه اسماعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴ ه. ق) در خراسان با شاعرانی چون «شکیبی اصفهانی» و «ثنایی مشهدی» مراوده داشته و سعادت شاگردی «مولانا نثاری تونی» را یافت. مولانا نثاری تونی مشوق وی در سرودن شعر بود.

مولانا در شهرهای مشهد، سبزوار و قزوین ملازم سلطان ابراهیم میرزای صفوی (م. ۹۸۴ ه. ق) بوده و از تربیت شدگان محضر وی محسوب می شود. مولانا در کاشان با صاحب تذکره «خلاصه الاشعار» ملاقات داشته است. استاد احمد گلچین معانی در «مکتب وقوع» به نقل از تذکره ی فوق می گوید: «گویند ولی در ابتدای سن جوانی به واسطه فطرت و اصل و موزونیت ذاتی به مخاطبت شعرا میل پیدا کرد و به صحبت مولانا نثار تونی رسید»

مولانا محمد ولی به سیستان نیز مسافرت نمود و مورد احترام «ملک محمد» قرار گرفت و قصایدی را در مدح وی سرود. سرانجام به دلیل سرسختی در حمایت از تشیع و عداوت شدید مخالفان، به فرمان «دین محمد خان ازبک»، پسر «جان بیگ» که می ترسید هجو ولی به ضرر وی تمام شود، در حوالی قاینات به قتل رسید و در روستای کارشک دشت بیاض به خاک سپرده شد. سال درگذشت وی با اختلاف از ۹۹۹ تا ۱۰۱۵ ه. ق ذکر شده است.

بنای بقعه مولانا محمد ولی به روزگار صفوی بر می گردد و بر سنگ قبر خاکستری رنگ و پنج ضلعی وی علاوه بر شهادتین، بیت معروف وی نیز نگاشته شده است. بیتی که بر ضریح قبلی حرم مطهر امام

رضا (ع) که هم اکنون در موزه حضرت موجود می باشد به خط علیرضا عباسی با آب طلا نگاشته شده است.

در محشر اگر لطف تو خیزد به شفاعت بسیار بگردند و گنهکار نیابند

«دکتر ذبیح الله صفا» در کتاب «تاریخ ادبیات ایران در مورد ولی دشت بیاضی می نویسد: «او یکی از شاعران توانای عهد خود و در سخنوری پیرو استادان پیشین است و از این رو کلامش منتخب و فصیح است و بنا بر رسم شاعران هم عهد خود بعضی از ترکیب های رایج اهل زمان را در غزل خود به کار برده و الحق خوب در کلام خود گنجانده است. وی قصیده و غزل هر دو را خوب می ساخت» (صفا، ۱۳۶۲: ۸۲۹)

صاحب تذکره هفت اقلیم گوید: «مولانا به لطف قریحت و محاسن سیرت اتصاف داشته، جمال عزت از چهره احوالش تابان و صبح کمال از مطالع اوضاعش خندان بود؛ و مردم خراسان خصوصاً اهل سیستان همه در مقام اعتقاد و انقیاد وی بوده اند.» هدایت طبرستانی در تذکره مجمع الفصحا گوید: «ولی دشت بیاضی از شعرای معروف آنجاست که دو هزار بیت دیوان دارد. غزل سرایی طبعش متین و شعرش به غایت نمکین است.»

تعریف مفاخره:

مفاخره در لغت به معنی نازش کردن در بزرگی و مباهات نمودن آمده و همچنین درذیل لغت مفاخره، اشعار و قصایدی که شاعر در آن مآثر و مناقب خود و اجدادش و قوم و قبیله خود را برشمرد و بدانها فخر و مباهات کند، ذکر شده است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۱۲۴۷)

از نظر روانشناسی، مفاخره با اختلال شخصیت خود شیفته، شباهت دارد؛ که عبارت است از احساس عجیب و بیگانه وار فرد نسبت به خویشتن. ویژگی مهم این اختلال شخصیت، الگوی فراگیر بزرگ منشی، نیاز به تحسین و فقدان همدلی است که از اوایل بزرگسالی آغاز و در زمینه های گوناگون ظاهر می شود. این افراد خود را بیش از اندازه برآورد می کنند و اغلب مهارت ها و ویژگی های خود را بسیار مهم جلوه می دهند و در عین حال مهارت ها و ویژگی های دیگران را پایین برآورد می کنند. آنها معتقدند که برتر، استثنایی و یا بی همتا هستند از دیگران انتظار دارند که آنها را به همین صورت در نظر بگیرند. این افراد یا به دیگران غبطه می خورند و یا معتقدند که دیگران نسبت به آنها حسادت می کنند. (دارابی، ۱۳۸۴: ۱۸۷)

مفاخره از نظر نوع ادبی، از فروع حماسه است زیرا زیربنای آن بر اغراق در باب صفات نیکو و ذکر اعمال پهلوانی است و می توان گفت که در مفاخره شاعر می خواهد خود را انسانی مافوق طبیعی قلمداد کند. در حماسه معمولاً پهلوانان شروع به رجز خوانی می کنند که آن هم در حقیقت مفاخره است. اما مفاخره به صورت مستقل هم وجود دارد؛ یعنی شعری که شاعر در آن از آغاز تا پایان به وصف کمالات

و فضایل خود بپردازد. در مفاخره معمولاً به بزرگان معاصر و سلف نیز تعریضی می کنند نمونه مفاخرات عالی در ادبیات فارسی برخی از اشعار خاقانی و قصیده معروف نظامی است که در آن می گوید:

ملک الملوک فضلیم به فضیلت و معانی	ز می و زمان گرفته به مثال آسمانی
رصد جهان فروزم، فلک محیط چهارم	جسد حیات بخشیم، نفس مسیح ثانی
سخن از من آفریده چو فتوت از مروت	هنر از من آشکارا چو طراوت از جوانی
به قیاس شیوه من که نتیجه نو آمد	همه طرزهای تازه کهن است و باستانی
به مکاتبات نغزم شرف آرد ابن مقله	ز مغالطات لفظم غلط افتد ابن هانی
متفاخرم بدین فن به جهان و چون نباشم	نکتی بدین لطیفی، سخنی بدین روانی
ولدالزناست حاسد منم آن که اختر من	ولدالزنا کش آمد چو ستاره یمانی

(گنجه گنجوی، وحید دستگردی ص ۱۷۴)

باید توجه داشت که مفاخره در اصل بر شمردن صفات جنگجویانه و ذکر رشادت ها و پهلوانی ها بوده است و بعدها بیان کمالات معنوی جای آن را گرفته است ولی به هر حال مفاخره از لغات و تعبیرات حماسی خالی نیست.

مفاخره مخصوصاً در ادبیات عرب رواج بسیار داشته است و اعراب ظاهراً به مفاخره بیش از هر نوع ادبی دیگر وابسته بودند. رجز که آن همه اعراب به آن شیفته بودند در حقیقت مفاخره فردی یا قبیله ای (قومی) بود.

به هر حال مفاخره در ادب فارسی یکی از فنون شعری بوده است که در بیان همه شاعران وجود دارد حتی گویندگان بزرگی که به خودستایی نیازی ندارند و این امر شاید ناشی از این معنی باشد که هنرمندان باید به نبوغ خود واقف باشند و بدون اعتماد به قریحه و موهبت خویش بارور نمی شوند. شاعران بزرگی چون فردوسی و سعدی و حافظ هم مفاخره دارند:

برافکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند (فردوسی)

گه گه خیال در سرم آید که این منم
ملک عجم گرفته به تیغ سخنوری (سعدی)

هفت کشور نمی کنند امروز
بی مقالات سعدی انجمنی (سعدی)

غزلسرایی ناهید صرفه بی نبرد
در آن مقام که حافظ برآورد آواز (حافظ)

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ
سرود زهره به رقص آورد مسیحا را (حافظ)

اما این گونه مفاخرات معتدل از چنین شاعران بزرگی، معمولاً دلپسند افتاده است، چه شاعران متوسط هم از خود ستایش کرده اند:

در این ایام شد ختم سخن بر خامه صائب
مسلم بود اگر زین پیش بر سعدی شکرخایی (صائب)

کرد تحسین رسائی های فکر خویشتن
آن که صائب کرد تحسین فکر رنگین مرا (صائب)

جهاندارا منستم آن سخن سنج سخن پرور
که از قآن دورانم لقب گردیده قآنی (قآنی)

این گونه اشعار بیشتر جنبه اغراق و ستایش از خود دارد حال آن که مفاخره های اصیل با بیانی حماسی همراه است و اوج آن در اشعار خاقانی است: «هیچ شاعری به اندازه خاقانی در این گونه دعوی ها تند نرفته، او در اشعار خویش مکرر به خودستایی پرداخته است و بر قدما و معاصران طعنه ها زده است و خود را از آنان برتر شمرده است، چنان که شعر عربی خود را از لبید و بحتری برتر شمرده و در نثر عربی بر جاحظ دعوی برتری نموده است و نیز در شعر فارسی خود را از رودکی و عنصری و معزی و سنایی فراتر دانسته و همه شاعران معاصرش را ریزه خوار خوان و عطسه و شاگرد خویش خوانده و این گونه دعوی ها در سخنان او بسیار است.» (زرین کوب، ۱۳۶۱: ۱۹۹)

به نظم و نثر کسی را گرفتار سزاست مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست (خاقانی)

در دوران ما مفاخرات استاد مرحوم دکتر مهدی حمیدی معروف است:

بهبانه هاست به ماندن مرا چو خلق و از آن یکی که مردن من مردن کلام دری است (شمیسا، ۱۳۷۹: ۲۲۷-۲۲۴)

انواع مفاخره

مفاخره را می توان به دو دسته مفاخره به مال و خواسته و مفاخره به گویایی و سخندانی و هنرهای شخصی تقسیم کرد. غالب مفاخرات شاعران فارسی از نوع دوم است؛ در اشعار خاقانی، به عنوان بزرگترین شاعر فخریه سرا، هر دو گونه این مفاخرات دیده می شود:

هر چه امن و فراغت است و کفاف یافت خاقانی از جهان هر سه

گر چه هر سه ورای مملکت است صحت آمد ورای آن هر سه (دیوان، ص ۹۱۹)

اما همواره مفاخره به سحر کلام دلنشین تر ادبی تر و از سوی یک شاعر پذیرفتنی تر است:

مقتدای نظم و نثر چون قلم گیرم به دست خود قلم گوید کرا این دست باشد مقتداست

(همان، ص ۸۸)

سردار اهل فضلیم و بندار نظم و نثر آرد سجود من سر بندار ری نشین

(همان، ص ۷۹۶)

گر چه بدست پیش از این در عرب و عجم روان شعر شهید و رودکی نظم لبید و بحتری

در صفت یگانگی آن صف چارگانه را بنده سه ضربه می زند در دو زبان شاعری

(همان، ص ۴۲۵)

توجه به این نکته ضروری است که برتر دانستن شاعر خود را به شیوه نسبی و بدون تاختن به دیگران، شیوه ای ناممدوح تلقی نمی شود، به ویژه که از نظر روانی عدم وجود مخاطب و دلشکستگی از حاکمان و اوضاع و احوال زمانه نیز برای شاعران نوعی آشفتگی روانی را رقم می زند است که مفاخره ها و خودستایی ها، گاه آنان را به مرزهای تعادل روانی نزدیک می کرده است. (خواجه ایم، ۱۳۸۰)

(۱۶۸:

شهاب ترشیزی (۱۲۱۵ ق) درباره خودستایی های خاقانی آورده است:

تا کسی از اهل فضل نگوید که از چه روی
چون مدح کس نبود سزاوار شعر او
خاقانی این قدر سخن خویش را ستود
خود لاجرم به منقبت خود زبان
گشود (گلبن ۱۳۶۹: ص ۱۸۷)

مفاخرات ولی دشت بیاضی

یکی از مهمترین زمینه های شعر ولی نیز خودستایی و فخر است. او به مقام فضل و دانش خود اعتقاد کامل دارد مفاخرات ولی در بسیاری از موارد برگرفته از مفاخرات شاعر شروان، خاقانی است؛ خاقانی در جایی خود را پادشاه اقلیم سخن خوانده و می گوید:

نیست اقلیم سخن را برتر از من پادشا
در جهان ملک سخن رانی مسلم شد مرا (دیوان، ص ۱۵)

ولی هم در بیتی خود را شاه اقلیم نظم و سخن می داند و علم را خیل بی شمار خود می شمرد:

شاه اقلیم نظم و سخنم علم خیل بی شمار منست (قطعه ۹ بیت ۲)

خاقانی ضمن یادکرد شاعران فراوانی در مجموعه آثارش، خود را از همگان برتر و والاتر می داند از این میان سنایی، معزی، فرخی، عنصری از شعرای پارسی و متنبی و حسان ثابت انصاری شاعر رسول الله (ص) جایگاه ویژه ای دارند.

رشک نظم من خورد حسان ثابت را جگر
دست نثر من زند سبحان وائل را فقا
(دیوان، ص ۱۷)

ولی هم برای نشان دادن مرتبه شاعریش خود را با حسان مقایسه کرده و شعر خویش را هم رتبه با حسان و در جایی حسان وقت می داند:

معجز مدح تو داده ست مرا در سخن مرتبه حسانی (ق ۷۲ بیت ۱۹)

می پرد چشم تمنایم همانا بر سرم سایه لطف علی الموسی الرضا خواهد رسید

سایع اش روزی که افتد بر سر من افسری بر سر حسان وقت از مصطفی خواهد رسید
(ق ۲۰، ص ۱۳۰، بیت ۶ و ۷)

خاقانی در قطعه ای، پیامبر اسلام (ص) را محمد عرب و خود را محمد ترک نامیده است:

به نایبی محمد که افصح العرب است محمدیست عجم را که منفقش لقب است

به اعتقاد خلل در نیابد ار گویم که این محمد ترک و آن محمد عرب است (دیوان، ص ۵۲)
اما ولی پا را از حد فراتر نهاده و سخن خود را همچون قول خداوند معتبر می داند و با این وجود مدعی است که خود را آنگونه که سزاوارست ستایش نکرده است:

خود را نمی ستایم اما به ذات من امروز لایقم که تفاخر کند هنر

خرسندی ای ولی که مرا در دیار فکر نظمی است همچو قول خداوند معتبر (ق ۲۷ ص ۱۴۴ بیت ۲ و ۴)

در جایی دیگر، ولی نظمش را ترجمان وحی می خواند:

آورد به خدمت که تا باشی ایزدزبلا درامان دارد
 مدحی که به بحر آبرو بخشد نظمی که ز وحی ترجمان دارد (ق ۱۱، ص ۱۱۹، بیت ۲۴)
 اکثر شاعران هنگامی که در صدد ستایش خویش بر می آیند، کلام خود را به نفس مسیحا که روح
 بخش و زنده کننده است، تشبیه می کنند:
 در سحر سخن چنان تمامم کایینهء غیب گشت نامم
 شمشیر زبانم از فصیحی دارد دم معجز مسیحی

(نظامی)

رصد جهان فروزم، فلک محیط چهارم جسد حیات بخشم، نفس مسیح ثانی (همان)
 این موضوع در مفاخرات ولی دشت بیاضی هم دیده می شود:
 بحرم که تعقل و چرخم به گاه فکر خضرم که بیان و مسیحم که مقال (ق ۳۸، بیت ۳۲)
 حیف باشد کز ولی غیر از ثنایت سر زند از مسیح آری چه کار آید بجز
 پیغمبری (ق ۶۹، ص ۲۱۲، بیت ۲۱)
 همچنین ولی در برخی موارد شعر خود را از نفس عیسی هم برتر می داند و تأثیر سخنش را نوعی
 معجزه تلقی می کند:

مرده سازد مسیح زنده، مگر آنچه می گوید از زبان منست (ق ۶، بیت ۱۷)
 ناچار کوس صلح زند معجز مسیح آنجا که فکرم ز معانی کند حشر (ق ۲۷، بیت ۴۴، ص ۱۴۳)
 چون نفس رانم مسیحا صفحه گو در آب شوی دل چو جوید خوابگه از شعله ناید بستری
 (ق ۶۹، بیت ۱۹)

ولی دشت بیاضی در مطلع قصیده ای که تماماً فخر و خودستایی های اوست لفظ خود را به کان مانند
 می کند که در آن «در معنی» وجود دارد و بدین لحاظ بیت خویش را گنج شایگان می داند:
 معنیم درّ و لفظ کان منست بیت من گنج شایگان منست (قصیده ۶ بیت ۹)
 در بیتی دیگر خود را بلبل بوستان می داند و گلشن قدس در برابر آن همانند خاری خشک بی قدر و
 بها می نماید:

کیستم بلبلی که گلشن قدس خشک خاری ز بوستان منست (ق ۶ بیت ۱۳)
 همچنین در برخی اشعار خویش را شاعر آتشین زبان معرفی می کند:
 هر جا دم گرمم آتش افروخت آتشکده شد ازو جهانی
 خود گو که جز این چه کار آید از شاعر آتشین زبانی
 بیشتر شاعران فخریه سرا در ستایش از شعرشان از خاقانی و ادعاهای برتری او سخن گفته و خود را از
 او بالاتر دانسته اند؛ مثلاً نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۸ق) می گوید:
 به خاقانی از آن بحر ار رسد رشحش برانگیزد چو سوسن تر زبان تحسین کنان از خاک
 شروانش

و یا امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵ق) شاعر هندی پارسی گوی چنین آورده است:
 سخن ز آنگونه ای گفتم بلند امروز در دهلی که از خواب عدم بیدار کردستم به شروانش
 و یا عرفی شیرازی، شاعر بزرگ قرن دهم، آورده که:
 ببین که تافته ابریشمش چه خامی یافت ز تاب اطلس من شعر بافت خاقانی
 زمانه بین که مرا جلوه داد تا از رشک به داغهای پس از مرگ سوخت خاقانی
 ولی هم ضمن ستایش از خویش در قطعه ای خود را از سعدی و خاقانی برتر می داند و آنان را طفل
 مکتب خود می خواند:
 شاید ار طفل مکتبم گردند ده چو سعدی و صد چو خاقانی (قطعه ۶۴ بیت ۱۵)
 ولی دشت بیاضی در جایی دیگر همان گونه که شرف خطه حکمت را از نام افلاطون می داند، شرف و
 بزرگی در بلاد نظم را از شهرت و آوازه خویش می داند:
 بلاد نظم کنون ز هستیم شرف دارد چنان که خطه حکمت ز نام افلاطون (ق ۵۹ ص ۱۹۸ بیت
 ۱۵)
 ولی در هر جایی که مجال یافته با بیانی مفاخره گونه به شهره بودن خود و روایی شعرش در خراسان و
 بلکه در جهان اشاره می کند و می گوید:
 ز طیب طره شعرم شناس اگر شنوی که در خراسان نرخ عبیر ارزانست
 (دیوان، ص ۱۱۲)
 سخن از حسن تو می گویم و ز آن می ترسم که تو همچون سخنم شهره ایام شوی
 (دیوان، ص ۴۳۱)
 امروز در زمان تو با آنکه شهرتم یکسر فرو گرفته جهان را بسان برف (ق ۳۴، ص ۱۵۵)
 شاعران فخریه سرای زبان فارسی، علاوه بر اشعار مستقیم و صریحی که در ستایش خویش می سرایند،
 گاه با کنایه ای بلیغ تر از تصریح، خود را افضل شاعران می دانند که از نظایر آن می توان از قصیده
 هایی نام برد که شاعر تعداد ابیات آن را از دویست می گذراند و یا با کلمات مهجور و دشوار ردیف می
 سازد تا تبحر و برتری خود را به رخ بکشاند؛ [به عنوان مثال:
 خاقانی قطعه ای با ردیف عنصری دارد با مطلع:
 به تعریض گفتمی که خاقانیا چه خوش داشت نظم روان عنصری (دیوان، ص ۹۲۶)]
 و یا سید حسن غزنوی قصیده ای با ردیف «آتش» دارد با مطلع:
 چو ساخت در دل تنگم چنین مکان آتش نیافت جای مگر در همه جهان آتش (دیوان، ص ۱۰۰)
 همچنین نظیری نیشابوری غزلی با ردیف «حیف» دارد با مطلع:
 هر که تائب گردد از می بر رخ او رنگ حیف از سر کوی مغان بر کاسه او سنگ
 حیف (دیوان، ص ۲۶۲)
 ولی دشت بیاضی هم قصیده ای با ردیف «برف» دارد با مطلع:

از بس کشید صف سپه بی کران برف سیرنظر محال بود در زمان برف (ق ۳۴، ص ۱۵۴)
 ولی در ضمن این قصیده هم زبان به ستایش شعر خویش گشوده و می گوید:
 شد زیر حکم خامه من، معنی بلند رام آن چنان که خنگ فلک زیر ران برف
 (ق ۳۴، ص ۱۵۵، بیت ۱۵)

همچنین قصایدی با ردیف آتش و گل و... دارد که نشان از تبحر او در سرودن شعر است:
 مرا ز نوگلی افتاده در جگر آتش که از فروغ رخس می دهد خیر آتش (ق ۳۳، ص ۱۵۳)
 باز سر برزد ز جیب غنچه در گلزار گل بار دیگر گشت از خواب عدم بیدار گل (ق ۴۰، ص ۱۶۳)
 برآستی ولی آنچنان به خود فریفته است که ناخودآگاه شاعر شروان خاقانی رابه یاد می آورد. « خاقانی
 نیز بیشترین ارزش را برای شعر خویش قایل شده و بیش از حد در مقام خود ستایی خویش برآمده
 است. او خود را بر دیگر شاعران سلف و معاصر ترجیح داده و به ندرت از شاعری به نیکی یاد می کند،
 بلکه همه را دزد بیان و ریزه خور خوان معنی خود می داند و آنها را فروتر از خویش می خواند» و این
 در حالی است که همگان او را بزرگترین قصیده سرایان می دانند در صورتی که ولی هرگز از شأن و
 مقام خاقانی برخوردار نبوده است.

به هر حال ممکن است خود ستایی و تفاخر ولی همانند خاقانی در مقام دفاع و جواب به مناقشان و
 حسد ورزان گفته شده باشد و به یقین بدون موجب روحی و معنوی در مقام بیان فضل خویش بر
 نیامده باشد. آنچه تفاخر و خود ستایی ولی را نامطبوع می سازد مضامین تکراری وی در این باره است
 و اینکه او در بیشتر قصاید، حتی قصایدی که در مدح ائمه اطهار سروده به ستایش از شعر و نظم خود
 پرداخته است؛ مثلاً در قصیده ۱۹ که در مدح امام علی علیه السلام سروده فقط در نه بیت به ستایش
 آن حضرت پرداخته و تقریباً تمام قصیده را به ستایش و تفاخر خود اختصاص داده است. (چرمگی
 عمرانی، ۱۳۸۹: ۲۳)

همچنین در یکی دیگر از قصیده هایی که در مدح امام رضا علیه السلام سروده در حین ستایش امام،
 خود را نیز می ستاید:

همت تو را بلند و مرا پایه سخن کشور تو را وسیع و مرا عرصه خیال
 چون خلق تو ضمیرم خالی ز عیب چون عهد تو خیالم خالی ز اختلال (ق ۳۸، ص ۱۶۴ بیت ۵-۳)
 این فخر و خودستایی ناخوشایند در قصاید مذهبی او بارها تکرار شده است. خود ستایی های ولی در
 پاره ای از این موارد چندان هم ملال آور نیست زیرا او عنایت و توجه ائمه اطهار را سبب برتری نظم
 خود می داند و در واقع نوعی حسن تعلیل به کار می گیرد؛ مثلاً در جایی معتقد است که روشنایی و
 فروغ خورشید از سخن اوست زیرا اندیشه و ظاهرش از پیشگاه امام منشور گرفته است:
 سواد گفته من می دهد به مهر فروغ اگر گرفته ز رای تو خاطر من منشور (ق ۲۸، ص ۱۴۵ ب ۱۷)
 همچنین دربیتی تفاخر ممدوحش را به لطف یزدان ذکر می کند و آن را بالاتر می داند:
 کنند فخر به عزت سران ملک، ولی تو را همیشه تفاخر به لطف یزدان است (ق ۵، بیت ۱۰)

نتیجه گیری:

با مطالعه اشعار ولی دشت بیاضی می توان دریافت که یکی از موضوعات مهم شعری او فخر و خود ستایی است که البته در بیان همه شاعران نمونه هایی از آن دیده می شود. آنچه که از مفاخرات ولی می توان نتیجه گرفت، این که هرچند در نظر مورخان و تذکره نویسان، وی به لطف قریحه و محاسن سیرت اتصاف دارد و در علم شعر ماهر است و اشعار آبدارش در مذاق ارباب کمال، شیرین می نماید اما ستایش او از شعرش گزاف گونه و مبالغه آمیز به نظر می رسد. ولی دشت بیاضی در مفاخراتش اغلب نامدارترین چهره مفاخره سرا یعنی خاقانی شروانی را به یاد می آورد و اکثر مضامین مفاخره ای را از او گرفته است و گاه در ستایش از خود حتی از خاقانی پیشی جسته و شعرش را همچون وحی الهی و خود را شاعر نادره گفتار عصر می خواند. درباره انگیزه ولی از سرودن این مفاخرات می توان این گونه نظر داد که اگر چه از دوران کودکی و جوانی او در تذکره ها سخنی به میان نیامده، اما شاید کمبودها، سرخوردگی ها و عقده های روانی را آنگونه که درباره انگیزه خاقانی از خودستایی بیان می کنند، درباره ولی هم مصداق داشته باشد؛ همچنان که در شرح حالش می بینیم که او از روستایی بودن خویش آزرده خاطر است و این مسأله سبب طعن و آزار حاسدان شده است. این که ولی در مقابله با آنان درسورده ای ضمن تشبیهات بدیع و زیبا خود را همچون گنجی که در ویرانه وطن کرده یا همچون غنچه ای که در «کلبه خاشاک» جا گرفته و یا «درّ عدن» که در دل صدفی کوچک نهان است، همگی نشان از عدم رضایت او از محیط زندگی اش دارد. عدم وجود مخاطب و دلشکستگی از حاکمان و اوضاع و احوال زمانه می تواند انگیزه دیگری برای سرودن مفاخرات ولی باشد. انگیزه دیگر ولی از ستایش خویش دفاع از خود در برابر حاسدان و مناقشان است. به هر روی مفاخرات ولی جز در مواردی اندک دلپسند نیست و این همه خود ستایی از سوی یک شاعرمتوسط گاهی خواننده را به ستوه می آورد. آوردن مضامین تکراری و زیاده روی ولی در ستایش خویش موجب ملال خاطر خواننده گشته و این گونه اشعارش را نامطبوع می سازد؛ البته ناگفته نماند که ولی دشت بیاضی گاهی ضمن پرداختن به شعر مذهبی و سرودن قصایدی در مدح بزرگان دین و ائمه اطهار [که از مختصات شعر قرن دهم و شعر دوره صفوی است] ستایش خویش را هم به گونه ای در کلام می گنجاند و آن را درسایه توجه به مضامین دینی موجه و دلنشین می نماید.

منابع و مأخذ:

- ۱- چرمگی عمرانی، مرتضی (۱۳۸۹) دیوان مولانا محمد ولی دشت بیاضی، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۲- خاقانی شروانی، بدیل بن علی () دیوان خاقانی شروانی، به کوشش سید ضیاءالدین سجادی، چاپ دوم، تهران: زوار.
- ۳- خواجه ایم، احمد (۱۳۸۱). «سحر ساحر شروان و معارضان». کیمیای سخن (مجموعه مقالات همایش نکو داشت دکتر سید محمد علوی مقدم). بهار ۱۳۸۱: صص ۱۶۳-۱۹۸

- ۴- دارابی، جعفر (۱۳۸۴)، نظریه های روانشناسی شخصیت، چاپاول، تهران: آبیژ.
- ۵- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه. چاپ دوم از دوره جدید. جلد ۱۱. تهران: دانشگاه تهران.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۱). نقد ادبی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ۷- شمیسا، سیروس (۱۳۷۹) انواع ادبی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۸- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۲) تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ۹- محمودی، مریم (۱۳۷۶) بازتاب اندیشه در مفاخرات شاعران بزرگ ادب فارسی تا قرن ششم هجری قمری، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
- ۱۰- میر صادقی (ذوالقدر)، میمنت (۱۳۷۶) واژه نامه هنر شاعری، چاپ دوم، تهران: کتاب مهناز.

نقدی بر مقدمه دیوان ولی دشت بیاضی به تصحیح دکتر چرمگی

عمرانی

نجفعلی عباسی(عدن)

مقدمه

این مجموعه در بر گیرنده خلاصه زندگانی واقعی مولانا ولی دشت بیاضی است که به حکم وجدان (به منظور حفظ حقوق شاعر) نوشته و تقدیم دوستداران شعر و ادب و عاشقان حقیقت می نمایم. اگر خواسته باشیم در این خصوص و در ارتباط با افکار و عقاید و شعر و عشق و عرفان و مقام معنوی این شاعر عارف و آزاده سخن بگوئیم باید کتابی نوشت، آری کتابی، ولی اشعار او (از دید شاعران عارف و عاشقان حقیقت) خود معرف اوست و نیازی به نوشتن چنین کتابی از ناحیه من و امثال من نیست. ضمناً از زحمات جناب دکتر مرتضوی چرمگی عمرانی هم تشکر فراوان می نمایم زیرا دفاع من از شخصیت و شعر و مقام معنوی و ایراد بر مقدمه دیوان مولانا ولی دشت بیاضی به آن معنا نیست که زحمات آن بزرگوار را در امر تصحیح و چاپ دیوان ندیده بگیرم. البته اگر وقت بیشتری صرف نوشتن مقدمه دیوان مولانا ولی دشت بیاضی می فرمودند به ثواب نزدیک تر بود.

« الله »

در مقدمه دیوان مولانا ولی دشت بیاضی اشتباهات کوچکی به نظر رسید که وجدانا وظیفه خود دانستم به آن ها پاسخ دهیم:

1- (در صفحات 41 و 42 دیوان ولی) پیرامون اینکه تا رهبران و شاهان شاعران را صله می دهند مدح شان می کنند و تا نمی دهند هجوشان می نتمایند عاری از حقیقت است زیرا شاعران را طبعی بلندتر از آنست که به خاطر مادیات مدح و هجو کسی را بنمایند.

شاعران شاهان و رهبران و امیران را تا زمانی مدح می کنند که به بینوایان و مستضعفان می رسند. اگر شاعران گاهی زبان به مدح رهبران و شاهان و امیران گشوده و گاهی هجوشان کرده اند علت هجو شاعران گرائیدن رهبران و شاهان و امیران به ظلم و بی عدالتی بوده است و لاغیر .

2- در مورد خودستائی ولی باید عرض کنم که:

ولی هم مانند تمام شاعران عاشق و عارف زمانی که به عشق و عرفان می رسد خود را می ستاید و این روش تمام شاعران عاشق و عارف است ، مگر حافظ نمی گوید:

مرغ باغ ملکوتم نییم از عالم خاک

3- در صفحه 60 و 61 (موضوع نقد شعر ولی) آمده است که: